هو العلیم

لزوم اهتمام و پایبندی نسبت به تعهدات و التزامات

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و نظم اجتماعی ـ

جلسه ۶۸

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذبالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

«**قال امامنا الصادق عليه‌السّلام:** حقيقة العبوديةِ ان لَايرَى العَبدُ لِنفسِهِ فِيما خَوَّلَهُ اللَهُ مِلْكاً، لِانَّ العَبِيد لَايكوُنُ لَهُم مِلك، يرَونَ المَالَ مَالَ اللَه، يضَعُونَهُ حَيثُ امَرَهُمُ اللَه بِهِ؛ وَلَايدَبِّرُ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبِيراً؛ **بنده برای خود تدبیری نباید بیندیشد.**»

در جلسات گذشته راجع به کیفیت ترتیب امور براساس مسلک شرع و مسلک عرفان حقیقی ـ که همان شرع است و شرع همان عرفان است و این دو از هم جدا نشدنی و لاینفکّ هستند ـ مطالبی عرض شد: اشتغال و اموری که انسان در این دنیا باید متکفّل آنها باشد به دو قسمت تقسیم می‌شود:

قسمت کاری یا به عبارت دیگر نحوه ارتباطات انسان با افراد در خارج از منزل، و قسمت دیگر مرتبه مسائل شخصی؛ مسائلی که در منزل یا آنچه که در خارج از منزل و بیرون، به خود انسان به عنوان مسائل شخصی مربوط می‌شود.

راجع به مسائل خارجی، کیفیت اشتغال و کیفیت عمل عرض شد که باید به نحوی باشد که موجب گرفتگی ذهن و استیعاب همه امور انسان را نکند ـ البته راجع به این قضیه کمی صحبت شد ـ بیشتر در مسائل خارجی راجع به تعهّدات و مسائل مشروطه فیمابین انسان و بین سایر افراد صحبت شد که علی‌رغم آنچه که مصطلح و معروف است که شروط و تعهّداتی الزام آور است که در ضمن عقدِ لازم باشد مانند: بیع و ازدواج. ولی بنابر مبنای دقیق‌تر و متقن‌تر و علی‌الخصوص مبنای عرفان فقهی یا فقه عرفانی، مسئله تعهّد والتزام صرفاً در مسائل و در ضمن شروط لازمه نمی‌گنجد. هر تعهّدی را که شخصی به شخص دیگر داشته باشد و هر شرطی را که شخصی با شخص دیگری قرار بدهد ولو آن

تعهّد، تعهّد ابتدایی باشد، در ضمن عقد نباشد، در ضمن یک معامله‌ای نباشد: [به‌طور مثال] امشب من منزل شما می‌آیم، فردا من برای شما این کار را انجام می‌دهم، این مسئله بر عهده من، انجام این امور بر عهده من، در تمام این موارد شرعاً واجب است که انسان به تعهّد خود عمل کند. حالا اگر یک وقتی یک مانع شرعی پیش آمد آن مطلب دیگری است. ولی شروط ابتدایی یا غیرابتدایی هیچ‌کدام، تفاوتی از نقطه نظر الزام و تعهّد شرعی ندارند.

بر این اساس یکی از مسائلی را که به نظر دیدم نسبت به آن مسئله یک‌قدری صحبت کنم، تعهّدات الهی نسبت به مسائل حقوقی است. در جلسه قبل عرض شد امام مجتبی علیه‌السّلام می‌فرمایند: **واعمَل لِدُنیاك كأَنَّك تَعِيشُ أَبَداً وَ اعمَل لِآخِرَتِك كأَنَّك تَمُوتُ غَداً**؛[1] برای دنیای خود آن‌چنان باش که گویی همیشه می‌خواهی زندگی کنی. غم از دست دادن چیزی را که به دنبالش هستی نداری. کسی که می‌خواهد برای همیشه در دنیا زندگی کند دیگر

[1] بحار الانوار، ج ٤٤، ص ١٣٩.

غصّه‌ای دارد امروز چیزی را از دست بدهد؟ می‌گوید امروز از دست دادم هفته دیگر به‌دست می‌آورم. حالا تَعِیشُ أَبَدا را هم اصلًا نمی‌گوییم. فرض کنید که می‌گوییم مانند عمر حضرت خضر علیه‌السّلام. حضرت خضر علیه‌السّلام از زمانی که به دنیا آمدند تا الآن زنده هستند و تا زمان ظهور حضرت هم هستند و ظهور حضرت را هم درک می‌کنند. از میان پیامبران سه پیغمبر است که اینها زنده هستند:

ـ حضرت خضر علیه السلام که مسلّم است.

ـ حضرت الیاس علیه‌السلام که طبق بعضی از اخبار ایشان هم حیات دارند و زنده هستند.

ـ و سومی حضرت عیسی علیه‌السلام ایشان هم حیات دارند، منتها نحوه حیات حضرت عیسی با حیات حضرت خضر و الیاس علیهم السلام متفاوت است. حضرت عیسی حیاتی مابین حیات مادی و حیات مثالی و ملکوتی دارند. ولی حضرت خضر و حضرت الیاس حیاتشان حیات ظاهری مانند ما که چطور در همین‌جا روی کره زمین زندگی می‌کنیم

آنها هم همین‌طور هستند. ولی تمام اینها در زمان ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه می‌آیند و با آن حضرت هستند و آن حضرت را کمک می‌کنند.

حالا فرض کنید یکی حیات و زندگانی حضرت خضر را دارد. بله! دوهزارسال زنده است، حالا نمی‌گوییم تعیش ابدا برای ابد هست. نه، یک کسی دوهزار سال می‌داند خدا به او امضا داده شما در این دنیا زندگی می‌کنید حالا این دیگر غصّه‌ای دارد؟ امروز این معامله را ما انجام ندادیم، خب ندادیم یک ماه دیگر انجام می‌دهیم، سرجایش است. این‌قدر زندگی می‌کنیم که این خانه هم از بین برود، چه برسد به اینکه افرادی که الآن صاحب این خانه هستند اینها یکی پس از دیگری بمیرند و عمرشان را به ورثه بدهند. ما هستیم سر جایمان، ما هستیم. دیگر انسان غصّه‌ای ندارد، غمی ندارد. چیزی را از دست نمی‌دهد، خیالش نسبت به مسائل و منویاتش جمع است. هیچ‌وقت مسئله‌ای را به دل راه نمی‌دهد، اندیشه‌ای را در خاطر نمی‌گذارند، تشویشی را به دل راه نمی‌دهد که الآن این مطلب انجام خواهد شد یا انجام نخواهد شد. حضرت می‌فرماید: نسبت به

امور دنیا و تعلقّات دنیوی خودت این‌چنین باش. این مسئله ما را به آن کلام امام صادق علیه‌السّلام نزدیک می‌کند که: **ان لایدَبّرُ العبدُ لنفسه تدبیراً،** چه معنایی را می‌خواهد بدهد. بنده برای خود تدبیری نباید داشته باشد.

اما نسبت به امور آخرت، امور آخرت یعنی نسبت به تعهّدات شرعی، چه تعهّداتی که با افراد داریم و یا تعهّداتی که با خدا داریم، هر دوی اینها داخل در مسائل آخرت است. راجع به مسائل آخرت **کانّك تموت غدا**؛ همین فردا می‌خواهی بمیری. ببینید مسئله دارد چه اهمیتی پیدا می‌کند. تعهّدی که نسبت به افراد داریم. ما نسبت به خودمان تمام تعهّدات را انجام می‌دهیم ولی نسبت به تعهّدات افراد انگارنه‌انگار هیچ چیزی وجود ندارد. نسبت به تعهّدات مالی اصلًا کأَنّ یک همچنین مسئله‌ای بین ما و بین افراد دیگر انجام نگرفته است. راجع به تعهّدات اخلاقی کاری که باید برای شخص انجام بدهیم، مسئله‌ای را که باید برای فردی در نظر بگیریم، شرطی که انجام شده، مطلبی که ردوبدل

شده اصلًا در ذهن نمی‌آوریم و نسبت به او هیچ‌گونه اقدامی نمی‌کنیم. درحالی‌که امام مجتبی علیه‌السّلام می‌فرمایند: باید نسبت به امور آخرتت شب را سر به مُتکا نگذاری و مسئله را به فردا بیندازی، شب را سر به مُتکا نگذاری و با این خیال ... اگر حتی نمی‌توانی در آن موقع، باید در موقع خواب تشویش و اضطراب خواب را از تو برُباید.

الآن قضیه‌ای به ذهنم آمد گفتم خدمت رفقا عرض کنم تا اینکه نسبت به مسائل اخلاقی و ارتباطات، مطالب یک قدری بیشتر مورد توجه قرار بگیرد. یک شب در زمان‌های سابق ـ من تقریباً سنّم حدود چهارده، پانزده سال بود ـ در مسجد قائم بعد از جلسه تفسیر مرحوم آقا ـ که ظاهراً تفسیر راتبی داشتند ـ من کناری نشسته بودم با یکی از همین دوستان صحبت می‌کردم. دیدم یک قدری ناراحت است. گفتم: فلانی چرا گرفته‌ای؟ جواب ما را نمی‌دهی؟ گفت: والّا فردا اوّل وقت یک بدهی‌دارم و برای این مسئله و قضیه چیزی هم هنوز به دست نیامده است. گفتم: بدهی‌ات چقدر است؟ آن زمان یادم است حدود سیصد و خرده‌ای تومان ـ این قضیه

مال سی سال پیش است ـ ما هم که پول نداشتیم همین‌طوری فقط گوش دادیم. مرحوم آقا از من سؤال کردند که با فلانی چه صحبتی می‌کردی؟ درحالی‌که یک همچنین مسئله‌ای سابقه نداشت ما حرف می‌زدیم، اما نسبت به این خصوص قضیه ایشان فرمودند: با فلانی چه صحبتی می‌کردی؟ گفتیم: آقا ایشان یک همچنین حرفی زد، ما از او سؤال کردیم که شما گرفته‌ای، ناراحتی، چه هستی؟ ایشان گفت: من یک همچنین مشکلی دارم فردا این‌قدر بدهی دارم. ایشان گفتند: زود بیا، بیا منزل من زود این مبلغ را بدهم و برو تا ایشان نرفته‌اند به ایشان بده.

من با مرحوم آقا آمدیم منزل ـ بین منزل و مسجد تقریباً حدود هفت دقیقه پیاده فاصله بود ـ ما زود مبلغ را از ایشان گرفتیم و آوردیم و به آن شخص بدهیم. آمدم مسجد دیدم ایشان رفته و نیست. من به یکی از دوستان که در خیابان سعدی مغازه‌ای داشت مراجعه کردم و گفتم آقا این مبلغ را شما بگیر و برو به فلانی بده. فردا ایشان این بدهی را دارد که

بپردازد. به ایشان دادم و به منزل آمدم. مرحوم آقا فرمودند: چکار کردی؟ گفتم که رفتم مسجد دیدم نبود، به فلانی دادم گفتم که این را به ایشان بده. گفتند: به او گفتی همین امشب بده به دست ایشان؟ گفتم: نه. گفتند: چرا نگفتی؟ چرا نگفتی تا اینکه این امشب سر را راحت به بالین بگذارد؟ التفات می‌کنید؟! چرا به او نگفتی که امشب این را بپردازد و برود در منزل و سر راحت به بالین بگذارد، تا صبح در تشویش نباشد.

درحالتی‌که مرحوم آقا تعهّدی که نداشتند به کسی، بدهی به این شخص نداشتند، ولی این را برای که می‌گویند؟ این را برای ما می‌گویند. این عمل را برای ما انجام می‌دهند. این مسئله را برای ما انجام می‌دهند. انسان نسبت به تعهّداتی که دارد: اگر ما به یک شخصی می‌گوییم که آقا در فلان‌جا می‌آییم باید در فلان‌جا حضور پیدا کنیم. مسئله‌ای برای ما پیدا می‌شود و مشکلی پیدا می‌شود باید به او اطلاع بدهیم تا اینکه او را در انتظار نگذاریم. به یک وسیله باید خبر بدهیم نه اینکه بگوییم که آقا ما می‌آییم و بعد هم مسئله به‌طورکلی از آن حیطه عمل خارج بشود

و به دست فراموشی سپرده بشود. اگر می‌گوییم در فلان وقت به شما فلان مطلب را اطلاع می‌دهیم باید در فلان وقت مسئله را اطلاع داد. اگر قرار است در یک وقت به شخصی تلفن بزنید و مسئله را بگویید، نگویید حالا دو ـ سه ساعت دیگر مسئله انجام می‌شود. نه، آن شخص الآن در انتظار است و کارهایش را بر اساس قول شما تنظیم کرده و بعد طبعاً کار دیگر پیش می‌آید.

یک وقت عده‌ای از آقایان برای دیدن مرحوم آقا از یکی از شهرستان‌ها به مشهد آمده بودند. من خدمت مرحوم آقا حضور داشتم شخصی آمد و گفت که می‌خواهند این آقایان خدمت شما برسند و به دیدنتان بیایند. مرحوم آقا به ایشان گفتند: که در فلان ساعت من منزل هستم. بعد من دیدم ایشان رفتند لباسشان را پوشیدند عمامه سر گذاشتند و در همان اتاق و مکانی که قرار بود آقایان بیایند در همان‌جا نشستند و به انتظار اینکه اینها می‌آیند. نیم ساعت گذشت و نیامدند، سه ربع گذشت و نیامدند. یک ساعت تقریباً از قضیه گذشته بود. مرحوم آقا

می‌خواستند حرم بروند، در این موقع آمدند و گفتند: من یک ساعت صبر کردم و اینها نیامدند و به حرم می‌روم. در منزل را باز کردند و آمدند بیرون. همین‌که در وسط کوچه رسیدند آن عده از آقایان آمدند که بعضی از آنها از شهرستان آمده بودند و در میان آنها پیرمرد، مسن و معمّر هم بودند و از وجوه بلاد بودند. مرحوم آقا فرمودند: یک ساعت تأخیر داشتید من به حرم می‌روم. اینها توقّع یک همچنین مسئله‌ای را نداشتند. حالا اینها خیال کردند آقا هم مثل اینها توی منزل بگیرند بنشینند و چپق چاق کند و قلیان بکشند، پایشان را بیندازند روی آن پایشان، حالا آقا آمد نیامد هر وقت یک دری زدند یک زنگی را زدند! آقا زندگی دارد، کار دارد، برنامه دارد. [آقا فرمودند] من حرم می‌روم. اینها خیلی متعجب شدند. بعد گفتند: بسیار خب، یک ربع می‌توانم بمانم بفرمایید، برگشتند. دیدند خیلی احترام گذاشتند و الّا ما از آقا توقّع داشتیم بگذارند بروند دیگر. آمدند در آنجا و سر یک ربع برخاستند. گفتند که حرم من دیر می‌شود و باید بروم. التفات می‌کنید؟ درحالی‌که هیچ عذری هم برای آنها نبود چون اگر

عذر داشتند می‌گفتند که آقا فلان قضیه پیش آمد نتوانستیم بیاییم.

یک شب به یک بنده خدایی قول دادیم ـ این را برای تفنّن می‌گویم ـ بنده خدا مریض بود البته مریض نبود ولی نیمچه مریض بود! حالا یک زکامی گرفته بود، زکام که مرض نیست، آقایان این مقدار را قبول دارند که زکام مرض نیست! ما می‌خواستیم به اتفاق یک کسی برای دیدن ایشان برویم. وقتی‌که می‌خواستم حرکت کنم مرحوم آقا مرا صدا زدند و گفتند که شما به فلان‌جا برو و این کار را انجام بده. من دیدم امر ایشان اهمّ از دیدن آن شخص است. به یک نفر اطلاع دادم گفتم به ایشان بگویید که ممکن است ما دیر بیاییم. آن شخص نگفت. حالا مسئله‌ای نیست. حالا یک‌قدری هم دیرتر شد اشکالی ندارد، مهم نیست.

ما رفتیم آن کار را انجام دادیم و بیاییم تقریباً یک سه ربعی از وقت گذشته بود. وقتی‌که رفتیم دیدیم آن شخص آمد دم در: سلامٌ‌علیکم. گفتیم سلام. گفت: آقا ما سه ربع معطّل شما شدیم و نیامدید.

گفتیم: بله، حالا ما را راه می‌دهید یا برگردیم؟ گفت: نه حالا بفرمایید. گفتیم: بسیار خب. آمدیم نشستیم. یک حمله‌ای کرد و حالا هر تکی یک پاتکی دارد! گفتم: اوّلًا جناب‌عالی از ما نپرسیدید که برای چه نیامدید؟ بالاخره این را باید شما سؤال کنید. آیا تسامح بوده، تنبلی بوده، مسامحه‌ای در کاربوده یا اینکه مسئله‌ای پیش آمده؟ پس یک، هیچ. این اولًا. ثانیاً ما به دنبال کاری رفته بودیم که به نظر شما، انجام آن کار طبق معتقدات خودتان از آمدن و زیارت شما مهم‌تر بوده است و جهتش هم این است که ما دستور و امر پدرمان را انجام دادیم و شما هم قبول دارید که در جایی که امر تعارض کند بین آمدن وانجام امور عادی و اطاعت از پدر مخصوصاً یک همچنین پدری، تقّدم با آن مسئله است این دو. ثالثاً شما چقدر می‌خواستید برای ما وقت بگذارید ما بیاییم در اینجا؟ مثلًا گفت: یک ساعت. گفتم: ما حالا یک ساعت نمی‌گوییم، می‌گوییم نیم ساعت، ما نیم ساعت می‌بایست در اینجا بمانیم دیگر، ـ نیم ساعت دیر شد، سه ربع، دیر نشده اشتباه کردم ـ ما نیم ساعت می‌خواستیم بمانیم، آن نیم ساعت را شما

به پای آمدن ما حساب کن. یک شربت خوردیم خداحافظ شما، آمدیم بیرون. مگر شما نمی‌خواستید نیم ساعت ما را ببینید چه می‌خواستی بگویی؟ همین‌طور تماشا کنیم دیگر. حالا فرض کن ما نیم ساعت آمدیم، از خواب شما دیر نشده از کار شما نیفتاده! ما می‌رویم. گفت: نه نه نمی‌شود بروید. گفتم: نه دیگر ما نیم ساعت می‌خواستیم بمانیم حالا نیم ساعت را در اینجا ماندیم و می‌رویم. برای تفنّن خدمت رفقا عرض کردم.

علی‌کل‌حال، رعایت تعهّدات و رعایت مسائل متعهّده فیمابین، شرعاً واجب است و افراد باید نسبت به این مسئله تعهّد داشته باشند. این قضیه باید در همه مسائل به نحو جدّی و بسیار مهم ادامه داشته باشد و همان‌طوری که در جلسات گذشته عرض کردم انجام این‌گونه امور و تعهّد نسبت به این‌گونه مسائل، یک نوع چرخش و تغییر و تبدیل در نفس انسان به وجود می‌آورد که آن تغییر و تبدیل برای ثبات انسان در مسیر بسیار اهمیت دارد. افرادی که نسبت به مسائل مُتعهّده فیمابین چندان توجهی

ندارند، نسبت به مسائل سلوکی هم حرکتی ابدا نخواهند داشت. افرادی که نسبت به شرایط فیمابین چندان التزامی را به خود نمی‌پذیرند نسبت به مسائل سلوکی هیچ نوع ترقّی برای آنها نخواهد بود.

مسئله دیگر نسبت به تعهّدات الهی است. انسان از نقطه نظر تکالیف شرعی نسبت به پروردگار تعهّداتی دارد. هر شخص یک تعهّدی دارد، هر فرد یک تعهّدی دارد. کاسب نسبت به تعهّدات الهی تعهّدی دارد، پزشک نسبت به تعهّدات یک تعهّد خاصّ به خود دارد، تاجر تعهّدات خاصّ به خودش را دارد که البته این نوع تعهّدات مقداری بیان شده و مقداری بیان نشده. مقداری از این تعهّدات، تعهدّات شرعی و الزامی است. مقداری از این تعهدّات، تعهّدات اخلاقی است. یک طالب علوم دینی و یک عالم دین نسبت به تعهّدات الهی تعهّدات خاصّ به خودش را دارد و باید از عهده این تعهّدات بیرون بیاید. تمام افراد از نقطه نظر تعهّدات الهی، چه مادی و چه غیر مادی باید از عهده بر بیایند.

از جمله از تعهّداتی که افراد و اشخاص نسبت به پروردگار دارند مسائل حقوقی آنهاست. راجع به این

مسئله مناسب می‌بینم چند جمله‌ای عرض کنم؛ چون احساس می‌کنم این مسئله آن‌طور که بایدوشاید موقعیت خودش را در میان ما مسلمانان و پیروان مکتب اهل بیت باز نیافته. نسبت به مسائل حقوقی که تقسیم می‌شود به مسائل الزامی مانند: خمس، زکات، کفارات، صدقات واجبه، انفاق‌های واجب به‌صورت نذر یا غیر نذر، تعهّدات الهی، اینها مسائلی است که یک مسلمان باید نهایت دقت و اهتمام را به اداء این تعهّدات داشته باشد. کسی که بر ذمّه او حقوق الهی تعلّق می‌گیرد شرعاً جایز نیست این حقوق را به تاخیر بیندازد و حرام است. تأخیر در پرداخت این حقوق موجب اثرات تکوینی در زندگی و ضیق نفس و کدورت و ضیق معیشت و مسائل تکوینی دیگر در نفوس و در عائله و خانواده و خلط شدن حلال و حرام خواهد شد.

مردم خیال می‌کنند که اگر یک حقّ شرعی بر اموال آنها تعلّق بگیرد این یک حقی است در خارج از محیط زندگی. زندگی را به هر نحوی اداره کنند با کمال آسایش و آرامش و رفاه، هر مسافرتی که

می‌خواهند بروند، به هر سفری که می‌خواهند بروند، هر چیزی را که می‌خواهند بخرند، هر نوع وسیله‌ای برای خود فراهم کنند، وسیله ایاب و ذهاب برای خود فراهم کنند، زندگی آنها به نحو مطلوبی باشد حالا در آینده یک مال باد آورده‌ای اگر آمد و دیگر همه چیز تأمین بود آنگاه بشود یا نشود این را انسان بپردازد! نخیر، مسئله این‌طور نیست. کسی که بر او حقوق الهی تعلق می‌گیرد باید در اداء آن حقوق حتی از نانی که به منزل می‌آورد اهتمامش بیشتر باشد. حتی از آن وسایلی را که به منزل می‌آورد اهتمام او باید بیشتر باشد. چرا؟ این حقوق چه زکات چه کفّارات، چه نذر و یا حقوق امام علیه‌السّلام، اینها اموالی است که مصارف خاصّ به خود را دارد و باید در آن مواردی که مورد نظر مجتهد است خرج شود. دخل و تصرّف در آن مال بدون نظر مجتهد جامع الشرایط شرعاً حرام است.

دیده شده بعضی‌ها می‌آیند می‌گویند که آقا این اموال و حقوق است و ما می‌خواهیم در فلان مورد صرف بکنیم! شما بیخود می‌خواهید در فلان مورد صرف بشود! شما حقّ تصرّف ندارید! شما می‌توانید

از جیب مبارک خودتان آن مقداری که مورد نظر است در فلان مورد صرف کنید کسی جلوی شما را هم نگرفته خیلی هم کار پسندیده و خوبی کردید. چرا در کار امام علیه‌السّلام دخالت می‌کنید؟ چرا در اختیار او تضییق بوجود می‌آورید؟ او می‌خواهد این مال را به جوی بیندازد به شما چه مربوط است؟ او می‌خواهد این مال را به دریا بیندازد به شما چه ارتباطی دارد؟ او می‌خواهد در فلان مورد صرف کند، در فلان بیمارستان صرف کند. نخیر یک همچنین مسئله‌ای نیست.

بعضی‌ها آمده و سؤال می‌کردند: آقا در نزدیکی منزل ما حسینیه‌ای می‌خواهد درست بشود و به ما می‌گویند که برای این حسینیه مقداری کمک کنید آیا ما می‌توانیم از این مال بپردازیم؟ بنده گفتم: نخیر، نمی‌توانید بپردازید. گفتند: چه کار کنیم؟ گفتم: از جیب مبارک بپردازید. چه اشکالی دارد؟ روغن چراغ ریخته را نذر امامزاده می‌کنند! حالا که این مال قرار است خارج بشود ما بیاییم این مال را صرف در حسینیه کنیم. ساختن حسینیه مستحب است

پرداخت حقوق واجب است. می‌خواهی به امام حسین کمک کنی از جیب مبارک بده شما باید از امام حسین تشکر کنید که توفیق داده به این نعمت و ثواب برسید نه اینکه امام حسین از شما تشکر کند نخیر، یک همچنین حرف‌هایی هم نیست.

یا می‌گویند آقا فلان قضیه‌ای اتفاق افتاده اجازه می‌دهید ما بپردازیم؟ نخیر، اجازه نمی‌دهیم. دست من نیست اجازه بدهم یا ندهم. فلان شخص فلان کار را انجام داده ماشینش سرنگون شده، آیا بپردازیم؟ رفیقت است دلت برایش می‌سوزد از جیبت بده. چرا می‌خواهی از جیب ...؟ این مسائلی را که عرض می‌کنم چون این مسائل به گوش شما نمی‌رسد من مجبورم بگویم و الّا گفتن این مسائل برای خود من هم مشکل است. درست شد؟ کسی که مال امام علیه‌السّلام یا زکات و یا سایر حقوق الهی بر ذمّه دارد نمی‌تواند برای مجتهد در مصرف و در موارد مصرف تکلیف تعیین کند. آقا این را در فلان مورد صرف کنید، آقا آن را در فلان مورد صرف کنید نخیر. حقّ ندارد.

یک قضیه‌ای الآن به نظرم آمد که در زمان گذشته

بعضی از افراد و آقایان راجع به استفاده بعضی از مکان‌ها برای بعضی از دروس اشکال می‌کردند که ـ البته این قضیه مربوط به سابق است الآن دیگر کمتر این مطالب وجود دارد گرچه بی هیچی نیست ولیکن خیلی کم شده است ـ آقا این مدرسه از اموال امام علیه‌السّلام ساخته شده‌باید مثلًا این نحوه از دروس در اینجا باشد و غیر از اینها مورد نظر نیست و افرادی که می‌آیند و این اموال را برای صرف در مصارف امام علیه‌السّلام می‌آورند اینها مایلند بر اینکه این اموال در این‌گونه از علوم، در این‌گونه از درس‌ها، در این‌گونه از مسائل و مطالب و مبانی و عقائد صرف شود نه غیر اینها. این قضیه را به مرحوم علّامه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ گفته بودند و راجع به تدریس دروس فلسفه که در زمان سابق یک نوع تحجّر و تنگ نگری در این مسئله وجود داشت این‌گونه مطالب مطرح می‌شد. مرحوم علّامه طباطبایی در پاسخ فرمودند: آن کسانی که این اموال را می‌آورند آیا آنها مجتهدند یا مقلِّدند؟ مجتهد که نیستند چون خود مجتهد می‌تواند آن مال را در هر

موردی که صلاح می‌داند در همان مورد خرج کند. پس مقلِّد هستند وقتی‌که مقلّد هستند آنها به چه دلیل یک همچنین اجازه‌ای را به خود می‌دهند تا اینکه به مجتهد خود و مرجع خود تعیین تکلیف کنند و او را ملزم کنند برای اینکه در یک همچنین موردی استفاده شود این مسئله صحیح نیست.

بنابراین واجب است شرعاً به شخصی که حقوق الهی تعلّق می‌گیرد همگام با معیشت خود و با استدامه زندگی خود نسبت به اداء این حقوق الهی نهایت جدّیت را داشته باشد و الّا هر روزی که می‌گذرد مرتکب حرامی شده است و باید پاسخ‌گو باشد. اگر می‌تواند قرض کند باید برود قرض کند و بیاید و حقوقش را بپردازد و کم‌کم بپردازد. چطور اگر شخصی مبتلا به یک ناراحتی بشود مبتلا به یک عملی بشود، مبتلا به یک صدمه‌ای بشود، منزل [عیال] او خود او، اگر مریض بشود و مخارج او دو ـ سه میلیون برای بیمارستان و سایر مسائل طول بکشد و یا اینکه منزل او دچار صدمه بشود و برای اصلاح او فلان مبلغ را باید بگیرد، نمی‌رود قرض کند یا صبر می‌کند بمیرد؟! هان؟ می‌رود قرض

می‌کند و آن مبلغ را می‌پردازد و کم‌کم آن مبلغ را به همان صاحبش ردّ می‌کند صبر نمی‌کند که بمیرد. قلبی را که‌می‌گویند اگر عمل نکنی از کار می‌ایستد انسان صبر نمی‌کند یک مال باد آورده‌ای بیاید و بعد او را در این‌گونه امور صرف کند. فوراً می‌رود قرض می‌کند. انسان نسبت به ادای حقوق شرعی باید این‌گونه باشد. باید برود قرض کند بیاید بپردازد بعد کم‌کم در طول مدت به آن شخص طلبکار بدهی خودش را می‌پردازد.

چرا ما آن کار را می‌کنیم و این کار را نمی‌کنیم؟ چون بدن را بر دینمان ترجیح می‌دهیم، زندگی جسم را بر زندگی روح ترجیح می‌دهیم. نسبت به آخرت با نسبت به دنیا تفاوت می‌گذاریم. درست آنچه را که امام‌مجتبی علیه‌السّلام می‌فرمایند ما برای آخرت **کانّك تعیش ابدا،** عمل می‌کنیم و برای دنیای خودمان، سلامتی خودمان، مسائلی را که می‌گذرد در دور و بر خودمان **کانّك تموت غدا،** مثل اینکه فردا داری می‌میری عمل می‌کنیم و این خلاف است. هم خلاف شرع است و هم خلاف دستور سلوک. ولی

امام علیه‌السّلام این کار را نمی‌کند. پیروان او باید متوجه این نکته باشند که نسبت به این قضیه اهتمام داشته باشند.

در زمان سابق می‌آمدند الآن هم هستند! آقایان ما نمی‌توانیم خودمان را گول بزنیم. ما در اینجا نیامدیم تا اینکه با بیان بعضی از مطالب و عدم بیان بعضی از مطالب مجلس را بگذرانیم. ما در اینجا نیامدیم تا روی بعضی از مسائل را پرده بپوشانیم و پرده از روی بعضی از مطالب باز کنیم! مسئله باید آنچه را که مورد نظر اولیاء دین و بزرگان دین هست و همان‌طوری که به صراحت بیان شده و صحبت شده به همان کیفیت باید بیان شود.

هم راجع به امام صادق علیه‌السّلام این مسئله هست و هم راجع به امام سجّاد علیه‌السّلام. یکی از اصحاب امام سجّاد علیه‌السّلام در مدینه خدمت حضرت می‌رسد و از همسایه او که یکی از دوستان او بوده از عمّال آنها بوده می‌آید راجع به آن حضرت شکوه و گلایه می‌کند که فلان شخص خیلی حالش بد است. خیلی‌اوضاعش بهم ریخته. اصلًا نمی‌داند چطور روز و شب را می‌گذراند. اصلًا حال و هوا

ندارد. یأس بر او چیره شده، زندگی او دیگر مختل شده. حضرت می‌فرمایند: چطور؟ این شخص در این‌گونه مسائل و اینها بود. کارهایی انجام داده، کسی که عامل حکومت باشد خیلی وظیفه سنگینی دارد! آن هم حکومت بنی‌امیه که اصل و اساسش بر فساد و غصب و ظلم و اجحاف بر مردم و بر ترجیح روابط بر ضوابط و غصب اموال مردم و گرفتن حقوق و از بین بردن تمام تعهّدات و ارزش‌ها بر اساس تعلّقات و تخیلات مادّی و صِرف پیشبرد حکومت بخواهد انجام بشود. خیلی مشکل است. رفتن در یک همچنین حکومتی واویلاست! رفتن در یک همچنین حکومتی عواقب موبقه دارد. شما رفتی در حکومت بنی‌امیه، در حکومت معاویه، در حکومت یزید، در حکومت بنی مروان در آنجا داری خدمت می‌کنی خراج می‌گیری، مالیات می‌گیری این را به زندان می‌اندازی، آن را اعدام می‌کنی، آن را چه می‌کنی، آن را چه می‌کنی. هان؟! خیال کردی این دنیا یک روزی سر نمی‌آید؟! این دنیا تمام نمی‌شود؟ وجدان خودت را هم می‌توانی سرکوب کنی؟

به امام سجاد علیه‌السّلام عرض می‌کند که تمام زندگی او مختل شده و اصلًا دست از دنیا شسته و خود را جهنّمی می‌داند. در منزل نشسته، دیگر رحمت پروردگار را بر خود مسدود می‌بیند و قلب خود را مستعد برای رحمت نمی‌بیند. حضرت می‌فرمایند: نه، این راه دارد. امام علیه‌السّلام طبیب است. امام علیه‌السّلام طبیب است، پزشک است، دستور می‌دهد. دستور امام علیه‌السّلام حیات بخش است، نجات می‌دهد، از جهل بیرون می‌آورد، از گرفتاری‌های نفس بیرون می‌آورد، زنده می‌کند محیی است.

می‌فرمایید چکار کنم؟ چه می‌گویید چه می‌فرمایید؟ حضرت می‌فرمایند: برو به او بگو آن اموالی را که از مردم گرفته‌ای تمام آنها را باید برگردانی، هرچه را که‌گرفته‌ای باید برگردانی، و آنهایی را که ممکن است به دست تو اعدام شده باشند دیه آنها را باید بپردازی اگر دیه را هم قبول نکردند دیه‌شان را بینداز در منزل و برو. تا اینکه رضایت همه افراد را جلب کنی. اگر این کار را کردی از این مسئولیت سنگین و از این وزر و وبالی

که کمر تو را شکسته است و راه رحمت الهی را بر تو بسته است از این نجات پیدا می‌کنی از این می‌آیی بیرون.

آن شخص آمد به رفیقش مژده داد که رفتم در خدمت حضرت سجّاد علیه‌السّلام و احوال تو را به حضرت عرض کردم حضرت این‌طور دستور دادند ـ نظیر این قضیه برای امام صادق علیه‌السّلام هم اتفاق افتاد با مختصر تفاوتی ـ شخص بالفور از جای خود برخاست. دستور امام است دیگر. او می‌داند دیگر تمام آنچه را که قبلًا بوده تمام شد. یزید رفت، معاویه رفت، عبدالملک مروان رفت، مروان رفت، اینها همه رفتند. آن کسی که باقی است امام سجّاد علیه‌السّلام است که باقی است. اگر آنها اصل بودند پس چرا دیگر ناراحتی؟ برو آن دنیا یقه آنها را بگیر. اگر آنها اصل بودند و آنها همه مسئله را داشتند چرا باید ناراحت باشی؟ پس معلوم است همه آنها حباب بود! همه آنها پُف‌های روی آب بود، همه آنها زَبَد بود کف‌های روی آب! دیدید در دریا موج می‌آید یک کف‌هایی، چند ثانیه صبر می‌کنید می‌بینید اثری

از آن کف‌ها نیست. چه شد؟ همه اینها حباب است. تو خود را به آن حباب‌ها بسته بودی و به آن حباب‌ها دل خوش کرده بودی الآن حباب نیست. برو حباب را بدست بیاور!

آن کسی که هست و می‌ماند او امام سجّاد علیه‌السّلام است او می‌ماند. او امام صادق علیه‌السّلام است که می‌ماند. اما حباب‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند و از بین می‌روند. آنکه باقی می‌ماند امام زمان علیه‌السّلام است که همیشه باقی است. بقا او به بقاء اله است، بقاء امام زمان علیه‌السّلام به بقاء خداست. من و شما همه‌می‌رویم. هم ما می‌میریم هم شما می‌میرید خاطر جمع، می‌خواهید امضا کنم همه ما می‌میریم؟! نیاز به امضا ندارد روشن است دیگر. ان‌شاءالله با سعادت و با ولایت امام زمان علیه‌السّلام بمیریم ها. آن مهم است. با محبّت امام زمان علیه‌السّلام انسان باید از این دنیا برود. آن وقت آن مردن مُردنی است که دیگر گریه ندارد. مردنی است که خنده دارد و خوشی دارد و کیف دارد و عیش دارد. به قول مرحوم آقا دهل دارد و با دهل و از این ... آن وقتی‌که در بیمارستان

بودند به ما فرمودند: وقتی که ما می‌میریم گریه نکنید، فلان نکنید چکار نکنید، این حرف‌ها چیست؟ با دهل و بزن و بکوب ما را ببرید! بعد فرمودند که فلانی ما خوشیم، ما خوشیم. شما نگاه کنید ببینید که ما چه وضعی داریم اگر دیدید که ما ناراحت و غمناک هستیم شما هم بزنید ـ این را من دارم می‌گویم، این را من اضافه می‌کنم ـ اگر دیدید ما داریم با ناراحتی وگریه و ضجّه می‌رویم شما هم بزنید توی سرتان، اگر دیدید ما داریم با دهل و بزن و بکوب می‌رویم شما هم دیگر گریه نکنید. بله؟!

این مسئله خیلی مهم است ها! که یک شخصی بیاید و حالش حال مستی و خوشی و عیش و روح و رضوان ـ همان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در اوصاف متقین می‌فرمایند آن‌طور باشد ـ یا اینکه یک کسی را می‌خواهند بِکِشند. مگر می‌آید آقا. طناب می‌آورند طناب را پاره می‌کند، زنجیر می‌آورند زنجیر را پاره می‌کند. زورش خیلی زیاد است. از ملائکه زورش بیشتر است. چرا؟ تعلّقاتش بیشتر است. هر تعلّقی که دارد یک زنجیریست به

این کلفتی. زنجیری که با آن کشتی را می‌کشند چه زنجیر است؟ طناب که نیست. ولی نمی‌توانند او را بِکشند. اینجاست که دیگر جناب عزرائیل می‌آید و چه بر سر او می‌آورد دیگر خدا می‌داند. می‌خواهد یکی‌یکی این را از این تعلّقات بیرون بِکشد، در نمی‌آید. تعلّق به مال، تعلّق به ... نفس آمده سفت شده، نفس دیگر نمی‌تواند بگذرد، نفس آمده جمع کرده، نفس آمده تعلّق پیدا کرده دیگر نمی‌تواند از این مسائل بگذرد.

مرحوم آقا می‌فرمودند: می‌آمدند سراغ ما و می‌گفتند که آقا این مقدار حقوق چقدر می‌شود؟ مثلًا این مقدار می‌شود. بعد شروع می‌کردند چانه زدن. آقا می‌شود این مقدار کم کنید؟ آقا می‌شود این مقدار ببخشید؟ ما پیش فلان آقا رفتیم ثلثش را به ما بخشید. ایشان می‌گفتند به من چه مربوط است او بخشید! برو پیش همان. آقا فلان آقا نصف مال را می‌بخشد. فلان آقا ثلث مال را می‌بخشد. فلان آقا چطور می‌کند. از این چیزها هست‌ها. این مقدار را می‌بخشیم! این مقدار را حلال می‌کنیم! این مقدار را دست گردان می‌کنیم! نمی‌دانیم دست گردان از کی

باب شده؟! این مقدار را فلان می‌کنیم! نخیر، مرحوم آقا می‌فرمودند: یکی از اینها آمده بود و به من این را گفت. من گفتم: آقای فلان من با شما همراهی می‌کنم در این دنیا و در آن دنیا تا دم در جهنّم، دم در جهنّم دیگر بنده عذرخواهی می‌کنم. جناب‌عالی باید تشریف ببرید. این را دیگر پزشک به من اجازه نداده که بنده وارد جهنّم بشوم. جناب‌عالی مزاجتان مناسب هست آن دیگر در اختیار خود شماست. من تا دم در جهنّم با شما می‌آیم. فلان آقا که فلان مال را بخشیده است شاید با شما هم تا جهنّم هم تشریف بیاورند! چه اشکالی دارد؟ یک کسی می‌خواهد جایش گرم باشد، نرم باشد، گرم باشد. ولی ما نه، ما آن دنیا نمی‌خواهیم جایمان گرم باشد البته آن‌طور. جای معتدل، هان! مسئله این است آقا!

نسبت به مسائل باید کمال اهتمام را داشت. کسانی که می‌آیند و می‌خواهند آن حقوق را به نحوی بپردازند که در دراز مدت باشد باید بدانند به آن مقداری که این طول می‌کشد به همان مقدار مسائل بر این افزوده می‌شود. این‌طور نیست.

بعضی‌ها خیال می‌کنند همین‌طور می‌آیند در یک مدت درازی این را بپردازند به همان‌مقداری که چند سال پیش بوده، نخیر. به همان تورّمی‌که بر مال تعلّق می‌گیرد، به همان تورّم باید بپردازند.

مگر ما در این دنیا این کار را نمی‌کنیم؟ مگر الآن این کار را نمی‌کنند؟ دیروز یکی از دوستان می‌گفت که در یک قضیه‌ای در یک امکنه، یک پولی را از یک شخصی می‌خواست حدود صدهزار تومان هم بود. این صدهزارتومان به یک مشکل می‌خورد و بعد از پانزده ـ بیست روز که دوباره مطالبه می‌کند هشت هزار و خرده‌ای هم برای آن صدهزارتومان اضافه می‌کنند می‌گویند پانزده روز دیر شده. درست شد؟ اینها این کار را می‌کنند. اما ما باید متوجه و مواظب باشیم که مسئله خیلی از این حرف‌ها مهم‌تر است. انسان باید نسبت به این مسائل نهایت دقت را داشته باشد که خود را از گرو این مطالب بیرون بیاورد.

بنابراین، می‌توان گفت اداء حقوق مانند اداء ضروری‌ترین مسائل زندگی بر عهده انسان، واجب است؛ یعنی اگر کسی از نظر شرعی اداء حقّی به گردنش هست، از آن طرف می‌خواهد دختری را به

ازدواج بدهد نمی‌تواند برای او جهیزیه بخرد، اول باید حقّ شرعی را بپردازد بعد برود جهیزیه بخرد. کسی که حقّ شرعی بر ذمه‌اش است نمی‌تواند مسافرت برود، اول باید حقّ شرعی را بپردازد، مگر به آن مقداری که مجتهد تشخیص بدهد که می‌تواند مهلت محدود طبق شرایط او و شرایط زندگی برای او تعیین کند و از این مهلت تجاوز، حرام است. به این مقدار محدود فقط می‌تواند آن هم با اجازه مجتهد نه سر خود. و اگر این مسئله نخواهد ادا بشود عواقب موبقه‌ای برای انسان بوجود می‌آورد.

الآن می‌خواستم یک مطلبی را از مرحوم آقا نقل کنم ولی بعد نقل می‌کنم. یکی از همین مسائل مسئله حج است. مسئله حج جزء حقوق الهی است. متأسفانه ما با این مسئله خیلی سُست برخورد می‌کنیم. آن مقدار که در روایات نسبت به این مسئله‌تأکید شده است در کمتر مسئله‌ای این تأکیدات آمده است. ما در هیچ کجا (روایتی) نداریم که اگر شخص این قضیه (حج) را ترک بکند بیایند به او بگویند در موقع احتضار تو بر دین پیغمبر از

دنیا نرفتی، یا دین مسیحیت را قبول کن یا دین یهود را.[1] این قدر این مسئله مهم است. برای کسی که واجب است که مکّه برود و استطاعت دارد یک روز نباید به تأخیر بیندازد. یکی از اشتباهاتی که ما می‌کنیم این است که الآن برای حج در شرایط فعلی ثبت نام می‌کنند و طبق آن ثبت نام، چند سال دیگر می‌برند. اما برای کسی که می‌تواند به مکّه برود ولو با صرف مبالغ بیشتر ولو صد میلیون بخواهد بپردازد، یک سال را نمی‌تواند به سال دیگر بیندازد همان سال باید مکّه برود. جلوی مستطیع را گرفتن و او را از رفتن به مکّه باز داشتن، شرعاً حرام است. باید مستطیع به مکّه برود به هر مقداری هم که می‌خواهد خرج بکند باید مکّه برود. حجّ واجب را باید انجام بدهد. ما خیال می‌کنیم مسئله حج مانند مسئله زکات و اینها می‌ماند، پول گیر آوردیم بپردازیم، گیر نیاوردیم نپردازیم.

---

[1] من لایحضره الفقیه، ج ٤، ص ٣٥٢ الی ٣٧٥: یا عَلِیُّ! مَن سَوَّفَ الحَجَّ حَتَّی یمُوتَ، بَعَثَهُ اللهُ یومَ القِیمَةِ یهُودِیا أَو نَصرَانِیا.

یکی ازاشتباهات بسیار مهمّی که الآن در مسئله فقهی می‌شود این است که ما در مسئله استطاعت به مفهوم شرعی و به مصداق شرعی آن، آن‌طوری که بایدوشاید نرسیده‌ایم. ... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ ... آل‌عمران، ۹۷ می‌دانید یعنی چه؟ تعهّدی است که خداوند از مردم گرفته است بر هر کسی که مستطیع بشود که باید به مکّه برود. حالا ما مستطیع را چه معنا می‌کنیم؟ می‌گوییم اگر یک پولی بدست آوردی بادآورده، همه خرج‌هایت را کردی، زندگیت را به رفاه گذراندی، به هر مسائلی که خواستی رسیدی، هر گردشی که خواستی کردی، به آن‌طرف دنیا رفتی، تمام مسائل را که برایت فراهم کردی، جهازیه همه دخترها را هم گرفتی، پول برای ازدواج همه پسرها هم فراهم کردی، برای آنها هم وسائل گرفتی، اگر یک چیزی آن ته قضیه زیاد ماند، آن هم تا موقع اشهر حجّ، شهر شوال، یک دری به تخته نخورد و این پول هم صرف نشد آن موقع حج واجب می‌شود! آقا این این‌طور نیست. مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا در مسئله حج این است: کسی که بتواند

ولو اینکه قرض کند برود. کی گفته که حتماً بایستی که پول داشت؟ کسی که می‌تواند قرض کند و بعد در طول سال قرض را کم‌کم بپردازد واجب است امسال مکّه برود. این‌طور نیستش که یک پولی کنار باشد. در روایات استطاعت به حصول زاد و راحله اطلاق شده، کسی که توشه‌ای داشته باشد برای رفتن و راحله و مرکبی داشته باشد برای سوار شدن، این شخص مستطیع است. اما ما هیچ نداریم که آن زاد و راحله فعلیه و بالفعل باشد. کسی که می‌تواند تحصیل کند کسی که پول دارد، کسی که می‌تواند قرض کند و بعد در طول سال بپردازد ماهی پنجاه هزار تومان فرض کنید که بپردازد. هستند خیلی‌ها قرض می‌دهند. پول دارند نیاز ندارند، انسان قرض می‌کند از رفیقش قرض می‌کند. یا می‌تواند شرایط را به نحوی فراهم کند یک مقداری از آن اسراف، یک مقداری از آن زیاده روی‌ها، یک مقداری از آن مسافرت‌ها بزند و مکّه برود. زیارت امام رضا علیه‌السّلام مستحب است اما اگر این زیارت موجب بشود که انسان از مکّه بماند نباید برود، باید مکّه برود، مکّه واجب است. خود امام علیه السّلام

می‌فرماید باید مکّه بروی.

حالا من آنچه را که بعضی از بزرگان راجع به حجّ واجب فرموده‌اند را به شما نمی‌گویم این مقدار را فعلًا بالاجمال می‌گویم که مسئله حج آن قدر مهم است و آن قدر اهمیت دارد که اگر من به شما می‌گفتم چقدر این مسئله حج مهم است اگر پیاده هم شده بود شما می‌رفتید. این اثر را دارد. آن‌وقت الآن ما در بعضی از موارد می‌شنویم فلان شخص، فلان آقا با فلان کذا مکّه نرفته؟ چرا نرفته؟ ایشان مستطیع نبودند. کی می‌گوید مستطیع نبودند؟ این حرف‌ها چیست؟ مستطیع نبودند بروند! مستطیع بودند که فلان کار را بکنند، مستطیع بودند فلان ساختمان را بسازند، مستطیع بود فلان ... بله؟ مستطیع نبودند؟ حرف‌ها چیست؟ کسی این مطلب را ادا می‌کند که به مفهوم شرع و به حاقّ دین پی نبرده و با آن حقائقی که در بطن احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی منطوی است دسترسی پیدا نکرده است و مسائل را صرفاً از دیدگاه ظاهر، آن هم ظاهری جامد و با نگرشی جمودانه با مطالب نگاه می‌کند آن وقت این

نظر هم می‌دهد.

اما آن عارفی که نسبت به حقائق باطنی و آن ارزش‌ها و آن دُرّهای ثمینی که در لابه‌لای احکام الهی برای تربیت نفوس خداوند قرار داده اطلاع پیدا کرده و با وجدان خود و با قلب و ضمیر خود با این حقائق و واقعیات اشراف پیدا کرده و حقیقت این مسائل را با جان خود لمس کرده، او می‌داند که چه خسران و چه ضرری و چه زیانی متوجّه آن افرادی خواهد شد که با نگرشی بسیط و اجمالی و جمودانه به این مطالب نگاه می‌کنند و مسائل را سرسری می‌گیرند! آن عارفی که نسبت به حقائق باطنی اشراف و نسبت به احکام شرعی و ادلّه شرعی و مراجع و مستندات شرعی اشراف کامل داشته باشد، ذوجنبتین، جنبه باطن و جنبه ظاهر را با هم، او می‌تواند پرده از این راز بردارد، او می‌تواند این مطلب را بیان کند، او می‌تواند.

مسئله حج خیلی مسئله مهم است، چطور اینکه فرض کنید اگر برای انسان یک مسئله‌ای پیش بیاید ـ همان‌طوری که در قضیه قبل عرض کردم ـ می‌تواند انجام بدهد. انسان می‌تواند قرض کند و بعد

در طول مدّت بپردازد، اگر نمی‌تواند قرض‌کند یک مطلب دیگری است آن تکلیف دیگری است. اما اگر می‌تواند از بعضی از مسائل بزند از بعضی از زیاده روی‌ها بزند، نسبت به بعضی از زندگی، حالا فرض بکنید که در زندگی ماهی دویست‌هزارتومان، سیصدهزارتومان خرجش نباشد ماهی صدهزارتومان خرج کند دویست‌هزارتومان را برای حجّش بگذارد چه اشکال دارد؟ چرا؟ مگر حتماً انسان باید تمام سه وعده غذای او به یک نحو خاص باشد؟ کجا گفتند؟ کی گفته؟ اتفاقاً خیلی هم ضرر هم دارد. اگر ما نسبت به کیفیت غذا که ان‌شاءالله بعداً در فصول آینده و جلسات آینده صحبت می‌کنیم در آنجا خواهیم دید که ما خیلی هم می‌توانیم خود را به نحو دیگری در بیاوریم، ما می‌توانیم خودمان را به کیفیت دیگری در بیاوریم.

امام حسن علیه‌السّلام که بیست و پنج بار از مدینه به سفر مکّه رفتند و بعضی از این سفرها را یا

اغلبش را ـ من شک دارم ـ با پای پیاده رفتند[1] درحالتی‌که شتران و مرکب‌های راهوار در جلوی آن حضرت حرکت می‌کردند. امام حسن علیه‌السّلام که نیامد زندگیش را تأمین کند کامل و عیال و تمام و همه‌چیز مرتّب، آن وقت بگوید حالا برویم مکّه. نه، همان زندگی عادی که بود موقع حجّ می‌شد بفرمایید برویم. همین کیفیت زندگی عادی همین هم در آنجا. نه این‌طور نبوده. بزرگان که به مکّه می‌رفتند که این‌طور نبوده. می‌رفتند حتماً فرض کنید که در فلان هتل و فلان فندق اسکان داده بشوند؟ نه، سابق که مکّه این‌طور نبوده، مگر سابق مکّه چند تا اصلًا

---

[1] وسائل الشيعة، كتاب الحجّ، أبواب وجوبه و شرائطه، ج ۱۱، ص ۷۸، باب ۳۲، حديث ۳؛ وَ بِإسنادِهِ عَن موسَى بنِ القاسِمِ، عَن ابنِ أبى عُمَيرَ، عَن حَمَّادٍ، عَنِ الحَلَبىِّ، قالَ: سَألتُ أبا عَبدالله (عليه‌السّلام) عَن فَضلِ المَشىِ؟ فَقالَ: إنَّ الحَسَنَ بنَ عَلىٍّ قاسَمَ رَبَّهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ حَتَّى نَعلًا وَ نَعلًا، وَ ثَوبًا وَ ثَوبًا، وَ دينارًا وَ دينارًا، وَ حَجَّ عِشرينَ حِجَّةً ماشيا عَلَى قَدَمَيه.

منزل داشته؟ همه در درون خیمه‌ها بودند. چطور در عرفات و در منی الآن حجّاج در خیمه‌ها هستند، تمام حجّاج در سنوات قبل یعنی در سنوات صدها سال پیش که هنوز این نحوه که فعلًا داریم ما مشاهده می‌کنیم این برج‌های طویل و این کذا. این مسائل که نبوده اینها کجا بودند؟ اینها خیمه داشتند زیر خیمه، بعد بلند می‌شدند می‌آمدند مسجد الحرام دوباره می‌رفتند زیر خیمه می‌خوابیدند. به این نحو بوده. یعنی همان‌طوری که در عرفات و در منی الآن حجّاج هستند حتی نه به این مقدار، خیمه‌هایی که کولر دارد و با آب فضای آن محوطه را تبرید کنند و امثال ذلک، نخیر. یک خیمه و چندتا طناب هم به زمین وصل می‌کردند و فرض کنید که سیدالشهداء علیه‌السّلام زیر همین خیمه می‌گرفت می‌خوابید. امام صادق علیه‌السّلام زیر همین خیمه می‌گرفت می‌خوابید. در مکّه همین‌طور بود. یک خیمه همین. بعد هم بلند می‌شدند، این محل اسکان آنها بود هتل اینها این بود، اتاق اینها این بود. بعد هم بلند می‌شدند می‌رفتند در مسجد الحرام زیارتشان را می‌کردند، طواف

می‌کردند دوباره برمی‌گشتند توی همین هتلشان می‌خوابیدند! مسئله مکّه در سابق به این نحو بوده.

حالا ما آمده‌ایم برای خودمان مکّه را جور دیگری فرض می‌کنیم. اوّلًا نسبت به حج آن‌طور که بایدوشاید اهتمام نداریم و حج را فریضه‌ای می‌دانیم مانند ... یعنی شرط استطاعت را نسبت به این قضیه حتی صحبت است که اصلًا استطاعت شرط وجوب است یا شرط واجب؟ بعضی‌ها استطاعت را اصلًا شرط واجب می‌دانند نه شرط وجوب. یعنی قضیه حج را مانند قضیه نماز نمی‌دانند که تا قبل از اینکه زوال آفتاب بشود و خورشید وسط ظهر بیاید، نماز ظهر اصلًا واجب نیست. وقتی‌که خورشید آمد و زوال محقّق شد آن موقع نماز واجب می‌شود. آن وقت طهارت می‌شود شرط واجب نه شرط وجوب، وضو می‌شود شرط واجب، یعنی الآن که‌نماز واجب شد، برای نماز باید رفت تحصیل طهارت کرد، باید تحصیل وضو کرد. بعضی از افراد استطاعت را شرط واجب می‌دانستند اهل علم و دوستان می‌دانند که این‌قدر مسئله حج مهم است کانَّ وجوب حج بر ذمّه همه افراد مستقر است، افراد برای تحصیل این

استطاعت باید اقدام کنند نه اینکه بگذارند استطاعت به منزل آنها وارد بشود، نه اینکه صبر کنند ببینند استطاعت می‌آید. نه، خود افراد باید به دنبال استطاعت بروند البته نه از هر راهی و به هر قسمی و به هر کیفی، نه، یک مقداری، کم‌کم انسان مال را کنار می‌گذارد یک اندوخته‌ای کم‌کم تحصیل می‌کند.

باید مسئله حج در ذهن به عنوان یک اداء دِین جای بیفتد، استقرار پیدا بکند، آن وقت انسان بدنبال استطاعت حرکت کند؛ یعنی به دنبال تحصیل، کم‌کم یک مقدار کنار بگذارد تا اینکه بتواند توفیق پیدا کند.

این حج آن وقت حجی است که انسان به دنبال حضرت ابراهیم علیه‌السّلام حرکت کرده. حضرت ابراهیم علیه‌السّلام چطور می‌آمد حج انجام می‌داد؟ با هواپیمای دو طبقه صندلیِ کذا می‌رفت به حج؟! از فلسطین سیصد فرسخ سوار بر مرکب می‌شد، حضرت ابراهیم علیه‌السّلام از آنجا آمد به مکّه و خانه خدا را بنا نهاد، به این نحو بوده. افراد در زمان‌های سابق وقتی‌که حرکت می‌کردند برای حج، گاهی از اوقات شش ماه در راه بودند. حالا ما اگر

هواپیما نباشد که آقا حج واجب نیست. با ماشین، مگر می‌شود آقا با ماشین رفت آقا خسته می‌شویم! سه روز، چهار روز، در راه مگر می‌شود رفت؟ لابد یک روز این هواپیما هم خسته کنند می‌شود پنج دقیقه و شش دقیقه بایستی که [رفت!] این نمی‌شود، مسئله چیز دیگر است. نتیجه‌اش این است که از این نعمت محروم می‌شویم و به این نعمت نمی‌رسیم و آن فعلیاتی که خداوند مترتّب بر بروز استعدادهای ما کرده آن فعلیات برای ما پیدا نخواهد شد. آن حقائق برای ما متجلّی نخواهد شد. این دو مطلبی بود که می‌خواستم خدمت رفقا تذکر بدهم. اما به دنبال اصل قضیه خیال می‌کنم دیگر مسئله یک مقداری زیاد و سنگین شد. یک حکایت از مرحوم آقا نقل کنم و ان‌شاءالله تتمّه مطالب که برگشتش به مطالب شخصی هست برای جلسه بعد.

تعهّد نسبت به مسائل، خصوصاً نسبت به مسائل مالی برای سالک یکی از محورهای اصلی حرکت اوست. سالکی که تعهّد نداشته باشد سالک نیست، هیچ سالک نیست و عدم تعهّد نسبت به این مسائل و کوتاهی نسبت به اینها کم‌کم موجب می‌شود که

انسان در خودش سنگینی را احساس کند. آن حالتی را که سابق داشته آن حالت را دیگر ندارد. آقا نمی‌دانیم چرا مثل سابق ما حال نداریم؟ آقا نمی‌دانیم چرا کسل هستیم؟ آقا نمی‌دانیم چرا ما اینطوریم؟ آقا نمی‌دانیم چرا پیشرفت نداریم؟ آقا نمی‌دانیم چرا آن‌جور؟ چرا؟ بروید یک قدری فکر کنیم تا بدانیم. آقا نمی‌دانیم چرا نفس ما نسبت به مسائل ...؟ سابق یک گذشت‌هایی داشتیم الآن آن‌طور نیستیم. باید ببینیم که علّتش کجاست؟ اگر قبلًا ما نسبت به بعضی از مسائل توجه نداشتیم الآن عدم توجه به آن مسائل بسیار سخت‌تر و عواقب سلبی بیشتری را بوجود می‌آورد. الآن آمدیم و ما خود را در این راه می‌دانیم و درعین‌حال مخالفت می‌کنیم. سابق چیزی نمی‌دانستیم. سابق توجه نداشتیم و الآن با توجه، اثرات سلبی و اثرات منفی دارد. بعد کم‌کم کار به آنجایی می‌رسد که دیگر بین خود و بین واقع پوششی را احساس می‌کنیم. خود را بسته می‌بینیم.

مرحوم آقا رضوان الله علیه ـ این قضیه را دو سه بار برای ما نقل کردند ـ می‌فرمودند: یکی از بستگان

ما در ایران که بود شاگرد بسیار زرنگی بود و وارد دانشگاه شد و رشته‌اش پزشکی بود و بعد به جراحی رسید. پدرش خیلی فرد مرفّه و متمکّنی نبود، در همان زمان‌های سابق یک دکّانی داشت در همین میدان اعدام طهران، دکّان بقّالی و برنج فروشی و قند و شکر و چایی همه جور چیزها، خود من‌با مرحوم پدرم در سنین طفولیت چهار ـ پنج سالم بود گاه‌گاهی مرحوم پدر ما که می‌خواست صله رحمی کند و به این شخص که از بستگان نزدیک ایشان بود سری بزند ما را هم با خودش می‌برد. من چهار ـ پنج سالم بود و همان مرد هم با آن پیرمردی که حتی خیلی برایش مشکل بود خیلی به ما محبّت می‌کرد. گاهی به ما نبات می‌داد گاهی از این آب نبات‌ها می‌داد. شکر پنیر یادم است آن زمان‌ها یک چیزهایی بود سفید و اینها به ما می‌داد. ما هم خیلی خوشمان می‌آمد هر دو سه هفته‌ای به پدر می‌گفتیم آقاجان نمی‌رویم دیدن بستگانتان؟ ایشان هم ما را برمی‌داشتند و می‌بردند و آنجا این هم خیلی محبّت می‌کرد. پیرمردی بود بسیار محترم، بسیار زاهد، عابد خیلی صحیح، صحیح العمل، بسیار صحیح العمل و

بسیار صادق و محل اعتماد همه افراد. مرد عجیبی بود یعنی از نظر کار و اینها واقعاً آن‌طوری که مبنای شرع بود و مبنای اسلام بود عمل می‌کرد.

ما دیگر یک همچنین مسائلی را مگر به خواب ببینیم که به این نحو برگردد! البته زمان سابق خیلی از افراد این‌طور بودندها الآن عوض شده! الآن دیگر برادر به برادر رحم نمی‌کند، پدر به پسر، پسر به پدر تا چه رسد به افراد دیگر، تمام مسائل دیگر مسائل مادی شده، همه نگرش‌ها دیگر همه نگرش‌های مادی شده و متأسفانه آن حقیقت دین که می‌بایست همیشه محکم و باعث الفت و وحدت باشد آن دیگر به‌طورکلی حالا اگر نگوییم به‌طورکلی ولی دیگر متأسفانه زمینه‌ای برای او کم باقی مانده.

ایشان با این وضع و کیفیت کسب می‌کرد و این پسرش را که در دانشگاه رفته بود به ادامه تحصیل کمک می‌کرد و تا اینکه کم‌کم این پزشک می‌شود و جراح می‌شود و در همان موقع جراحی عمومی و در همان موقع می‌گویند که یک امور جالب و کارهای جالبی هم از خودش بروز و ظهور پیدا می‌کرد

به‌طوری که تقریباً می‌شود گفت داشت معروف می‌شد، مشهور می‌شد از نظر کار و عمل و سایر مسائل تخصّصی خودش و فرد برجسته‌ای می‌نمود نسبت به آینده‌اش. تا اینکه این می‌رود در خارج و در امریکا و همین‌طور پدرش کمک می‌کند و به این کیفیتی که عرض کردم با دکان محقّر و با آن وضعیت، پول در می‌آورد و خرج تحصیل او را در آنجا می‌کند تا یکی از بهترین و مجرب‌ترین پزشکان معروف آنجا می‌شود. ظاهراً در جراحی پلاستیک هم جزو نفر اوّل یا اشخاص نفر اول در آنجا شد. کم‌کم سرمایه‌ای بدست می‌آورد اموال زیادی، می‌گویند که خیلی دیگر اموال بدست آورده ـ الآن هم من دیگر اطلاعی ندارم که آن شخص الآن حیات دارد، فوت کرده یا نه. ظاهراً در یک سفری که در زمان شاه از امریکا آمده بود، مرحوم آقا را دیده بود و آن موقع ایشان در طهران بودند، هنوز مشهد مشرّف نشده بودند، بعد دوباره [به امریکا] برگشتند ـ در آنجا زن خارجی می‌گیرد و البته اواخر عمر دیگر خیلی پشیمان بوده و خیلی احساس ندامت می‌کرده و زندگی خودش را برای دوستان و

برادرانش که در اینجا هستند و هنوز در قید حیات هستند بر باد رفته نقل می‌کرده، اصلًا به‌طورکلی زندگی خودش را بر باد رفته می‌دانسته و خیلی اظهار تأسف. اتفاقاً با مرحوم آقا هم خیلی رفیق بوده در همان زمانی که ایشان در هنرستان می‌رفتند و دانشجو بودند خیلی با هم مأنوس بودند و خیلی با هم گرم و صمیمی بودند.

صحبت اینکه وقتی‌که آن در آنجا به یک مال و منال و مسائلی می‌رسد دیگر طبعاً این پدرش نمی‌توانسته کار کند و برای او مخارج بفرستد. دیگر زمین‌گیر شده بوده و آن هم دیگر نیاز نداشته و به‌طورکلی قضیه به یک شکل دیگری درآمد. پدر او زمین‌گیر و مریض می‌شود و نیاز به مداوا پیدا می‌کند و از آن طرف هم یک همچنین مکنتی را نداشته که این مخارج‌ها را بپردازد. جالب اینکه برادر او یک نامه‌ای برای او می‌نویسد و می‌گوید فلانی این پدر ما با یک همچنین وضعیتی تو را به اینجا رساند و به این کیفیت، الآن این نیاز دارد، زندگی او منزلی که در آن دارد وضعیتش، تو می‌توانی یک کمی، کمی

کمی از بسیار که اصلًا هیچ حساب نمی‌آید، این یک قرانی، یک تومانی که فرض کنید که در جیب ما است. به این مقدار هم اگر کمک کنی تو می‌توانی در این مدت زندگی او را اصلاح کنی و مسائل او را اصلاح کنی.

می‌دانید در جواب ایشان چه فرمودند؟! فرمودند: شما خیال می‌کنید ما مجّانی این پول‌ها را بدست می‌آوریم؟ التفات می‌کنید؟ یعنی چقدر باید انسان به آن نهایت دنائت و رذالت و پستی و بهیمیت برسد، فردی را که پدر او بوده و با آن قسم از درآمد و از کسب او را به اینجا رسانده، تا توانسته الآن به یک همچنین موقعیت و شهرت جهانی تبدیل بشود اما ما می‌بینیم که این مسئله توغّل و تعلّق و ارتباط با مادیات و عدم توجه به مبانی انسانی، عدم توجه، کم‌کم کم‌کم می‌آید اموال را روی هم جمع می‌کند، به هر مقدار که اموال جمع شد تعلّق بدن نسبت به آنها بالا می‌رود.

توجه! این مسائلی را که ائمه علیهم السّلام و بزرگان نقل می‌کنند اینها شوخی نیست ها! نفس یک همچنین خصوصیتی دارد. اینکه دائماً مرحوم آقا

می‌فرمودند باید مراقبه مراقبه یعنی این. نگذاری به اینجا برسد. نگذاریم این نفس به اینجا برسد. این نسبت به مسائل مادی‌است. نسبت به مسائل دیگر، نسبت به ریاسات، نسبت به سایر تعلّقات. در همه جا نفس در هر مرتبه‌ای که بخواهد و برود و تعلّق پیدا بکند، کم‌کم، کم‌کم به یک جا می‌رسد که دیگر نمی‌تواند کنده بشود. دیگر در آنجا کنده می‌شود، اینجا همان جاییست که آن زنجیرهای کذایی هم او را نمی‌تواند ببرد. آن‌وقت اینجا جناب حضرت عزرائیل می‌آید و می‌خواهد ببیند چطوری می‌خواهد دیگر این را بکند؟! اینجاست که فریاد به آسمان می‌رود.

اینجا آنجایی است که مرحوم آقا نسبت به تصدی افراد به بعضی از مناصب این‌طور هشدار می‌دادند: قبل از اینکه انسان به یک منصبی برود، در تعلّق خودش نسبت به یک منصب حال و هوای دیگری دارد. ممکن است حتی اول به او پیشنهاد بکنند قبول نکند. نه آقا ما قابل نیستیم، ما اهل دنیا نیستیم، ما چه نیستیم، اینها مال ما نیست. این فلان

می‌آورد و راست هم می‌گوید ها. راست می‌گوید دروغ نمی‌گوید. چون هنوز وارد این جرگه نشده، وارد این موقعیت نشده. ولی وقتی‌که می‌رود، آن روز اول یک، یک میل، یک میل با روز قبل فرق کرد. روز دوم دو میل، روز سوم سه سانت. هی می‌رود بالا، هی تصاعدی این ضریب می‌رود بالا، روز چهارم یک متر، روز پنجم. یک شش ماه که می‌گذرد از زمین تا ثریا می‌بینید با آنچه که قبل بوده اختلاف دارد. اینجا دیگر نمی‌تواند بکَند. می‌گویند خب آقا بفرمایید دیگر مگر شما نمی‌گفتید ما قبول نمی‌کنیم؟ چی آقا بفرمایید؟ بیخود که نمی‌شود بفرمایید. این چی‌چی بفرمایید؟ به همین راحتی بفرمایید، نمی‌شود. آقا شما خودت بودی آن روز اول، نوار را برایت می‌گذاریم آقا این نوار شما، این صحبت شما، مگر نگفتید ما قابل نیستیم خب الآن هم قابل نیستی دیگر. ا آقا این حرفها چیست؟ ما اینجا آمدیم آبرو بدست آوردیم فلان داریم چکار کردیم.

اینجاست که مرحوم آقا می‌فرمایند: باید فردی متصدی شود که متصل به امام زمان علیه‌السّلام باشد برای این قضیه است، که هر روز از آن ناحیه مدد

بیاید، هر روز از آن ناحیه کمک بیاید، هر لحظه از آنها بر دل القا بشود و هر لحظه از جانب ولایت بیاید و نگذارد هی تعلّق. از همان، سر همان یک میل نگه می‌دارد. مالک اشتر از طرف کی مأمور شد به حکومت؟ از طرف مولی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام. آن کسی که آن را مأمور می‌کند علاوه بر اینکه یک دستورالعمل که دستور مالک اشتر هست و اینها را برایش می‌فرستد، علاوه بر او خودش هم هوا را دارد. تا یک خطوری ... نیست متصل است، تا یک خطور خلافی می‌آید او می‌آید رد می‌کند. تا یک کاری می‌خواهد انجام بشود زمینه را درست می‌کند. اگر هم انجام بشود فوراً یک دستور می‌آید در آنجا خلاف کردی توبه کن برگرد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این‌جوری بود.

در حکومت امام زمان علیه‌السّلام این‌جوری است. امام زمان علیه‌السّلام که حکومت پیدا می‌کند، خیال می‌کنید که همین‌طوری است؟! تمام افرادی که از ناحیه حضرت بر امکنه زمین حکومت می‌کنند از ناحیه باطن با آن حضرت مرتبط هستند تمام آنها.

تمام آنها زیر نظر حضرت هستند، تازه غیر از آن مراقبه‌ای که خودشان می‌کنند، غیر از آن توجه‌ای که هر لحظه دارند. مسئله این‌طوری‌ست. اگر مراقبه نداشته باشیم خدای نکرده ممکن است به مرحله تثبیت در ... دیگر خداوند می‌فرماید: خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ ... البقرة، ۷ خداوند بر قلبها و چشمها و گوشهای اینها ختم کرده، مهر کرده. مهر کرده و دیگر قابل باز شدن نیست. معاذ الله و أعاذنا الله من هذه الورطه از این وادی خداوند ما را همیشه حفظ کند. نگذارد که ما به این مرتبه برسیم.

ان‌شاءالله امیدواریم همیشه در زیر سایه مقام ولایت، امور ما مورد رضای آن حضرت قرار بگیرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد